



درباره یک دروغ

گفت و گو با حجت الاسلام سیدهادی خسروشاهی

۳۱

اشاره

در واپسین روزهای آماده شدن این ویژه نامه، در فرصتی کوتاه، زمانی برای گفت و گو با جناب آقای سیدهادی خسروشاهی دست داد. موضوع اصلی این مصاحبه، تحقیقی بود که آقای خسروشاهی در ردّ اتهام کمک مالی جمال عبدالناصر به نهضت اسلامی مردم ایران صورت داده، آن را در قالب یک کتاب منتشر کرده است. پس از قیام ۱۵ خرداد، مقامات کشوری و امنیتی، همچنین رسانه های دولتی کمک های خارجی را یکی از عوامل بروز این رویداد عنوان کردند و در پی تبلیغ فراوان این موضوع، خبر از فردی دادند که حامل مبالغی برای کمک رسانی به این حرکت بود و در فرودگاه تهران دستگیر شد. اشاعه این گزارشها نتوانست در اصالت مردمی حرکت ۱۵ خرداد خللی وارد آورد، اما موضوعی شد که پس از پیروزی انقلاب اسلامی محل پژوهش برخی محققان قرار گیرد. تنها پژوهش مستقلی که در این باره منتشر شده کتاب «حقیقة علاقة عبدالناصر و الثورة الاسلامية في ايران» نوشته آقای سیدهادی خسروشاهی است.

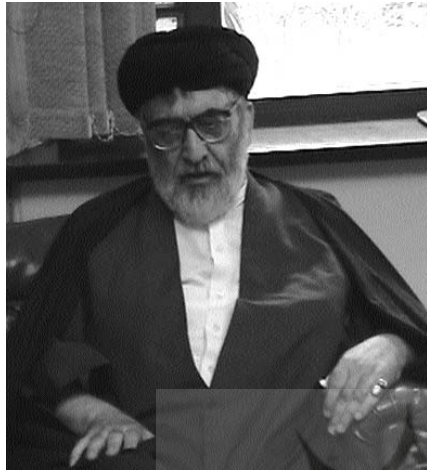
○ شما کتابی به زبان عربی در مصر چاپ کرده اید که موضوع آن بررسی یک اتهام است؛ اتهامی که می گفت جمال عبدالناصر رهبر وقت مصر با کمکهای مالی خود موجب پیدایش حادثه ۱۵

خرداد شده است. نام این کتاب «حقیقة علاقة عبدالناصر و الثورة الاسلامية في ايران» است و شناسنامه اش می گوید که در سال ۲۰۰۳م توسط دارالهدف للاعلام والنشر در قاهره چاپ شده است. در این گفت و گو برآنیم تا به خوانندگان فصل نامه مطالعات تاریخی بگویید که چه علمی موجب شد به تألیف این کتاب اقدام کنید.

● من نماینده جمهوری اسلامی ایران در واتیکان بودم. در آن دوره تقریباً همه نشریه های ضدانقلابی که در امریکا چاپ می شدند یا در اروپا به دستم می رسید و آنها را می خواندم. این یک علاقه شخصی بود و در حوزه وظایف سفارتی من نمی گنجید. نتیجه این مطالعاتم را گاه برای ایران هم می فرستادم؛ مثل وزارت امور خارجه یا وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، حتی برای حضرت امام. خوب است یاد کنم که مشخصاً روزنامه انقلاب اسلامی در هجرت را که بنی صدر در فرانسه منتشر می کرد برای حضرت امام می فرستادم. در سفری به ایران یکی از اعضاء دفتر امام به من گفت که اینها را برای چه می فرستید؛ امام ناراحت می شود. در دیدار با ایشان موضوع را مطرح کردم. امام فرمودند که من همه آنها را می خوانم یا می بینم و ناراحت نمی شوم. حتی شنیدم که نامه های ارسالی به امام را، آن دسته که ناسزا و نامربوط بود به دست امام نمی رسانند؛ امام که متوجه می شود، می گوید اینها کجاست؟ می خواهم ببینم دیگران چه می گویند؛ تعریف و تمجیدها را خودتان بخوانید، آنها را به من بدهید.

به هر حال، نشریات و نتایج مطالعاتم را که به ایران می فرستادم نتیجه ای نداد. شخصاً اقدام کردم. مثلاً کتابی درباره تروریسم در ایران نوشتم که به زبانهای ایتالیایی، انگلیسی و فارسی چاپ شد؛ این که چه ترورهایی در ایران صورت گرفته و ما چه افرادی را از دست داده ایم. آن را به دست افراد مختلف رساندم. ابریشمچی از اعضای رده بالای سازمان مجاهدین خلق بعد از دیدن کتاب با من تماس گرفت و تهدیدم کرد. من او را می شناختم. پدرش جزو مؤسسين مکتب اسلام بود. خانه شان در خیابان عین الدوله بود. گاه با آقای طالقانی به آنجا می رفتیم. ابریشمچی هم بچه بود و برای ما چای می آورد. نمی دانم چرا آخر کارش به اینجا کشید.

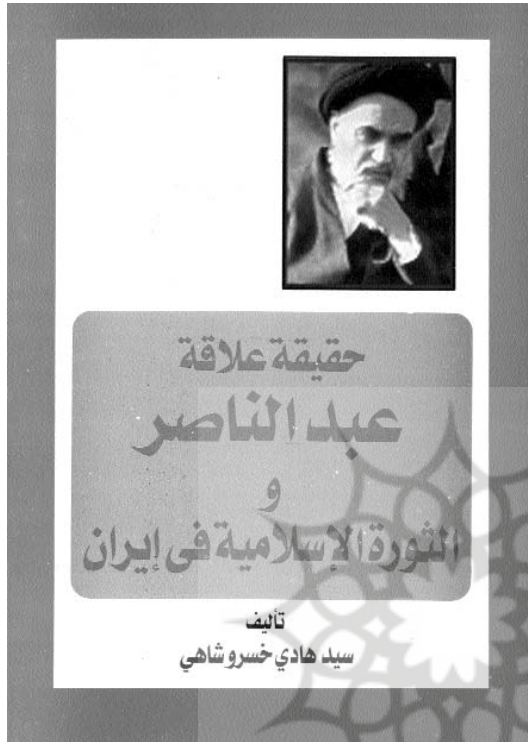
از جمله اتهاماتی که به ایران زده می شد و آن را در نشریه روزگار نو که در پاریس چاپ می شد خواندم این بود که امام خمینی فلان مبلغ پول از عبدالناصر گرفته بود. این را نوری زاده به نقل از نشریه الشراع چاپ بیروت نوشته بود. نوری زاده را می شناختم. پیش از انقلاب اولین کتاب او به نام حماسه فلسطین را ما چاپ کردیم. حتی توسط آقای فخرالدین حجازی کمکش کردیم رفت دکترا گرفت. تلفن کردم لندن پیدایش کردم. ضدانقلاب شده بود. گفتم منبع اصلی این مطلب را می خواهم. برایم فرستاد. دیدم سندی که مورد استفاده قرار گرفته، ارسال بلیت برای افرادی چون ابراهیم یزدی، مصطفی چمران و صادق قطب زاده و... برای مسافرت به مصر



است. پی گیر شدم. متوجه شدم نقل از کتابی است که فتحی الدیب سفیر مصر در برن در کتابی به نام عبدالناصر و الثورة الاسلامیه فی ایران نوشته است. از دکتر ابراهیم یزدی خواستم که اطلاعاتش را در این مورد برایم بفرستد. جواب نرسید. مدتی گذشت تا این که به عنوان سرپرست سفارت ایران در مصر به قاهره رفتم. در آنجا اصل کتاب فتحی الدیب را خواندم. او مفصلاً قلم فرسایی کرده بود که اگر کمک عبدالناصر نبود، انقلاب اسلامی به پیروزی نمی رسید! به موازات این مسئله،

حسین هیکل نیز این موضوع را در یکی از کتابهایش مطرح کرده بود، آن هم به این شکل که امام خمینی از عبدالناصر تقاضای کمک کرد و ناصر هم پاسخ مثبت داد و پولی از طریق سوریه به تهران فرستاد و آورنده در تهران دستگیر شد. لازم دیدم به این موضوع که پیروزی انقلاب اسلامی را به عبدالناصر منتسب کرده پاسخ دهم. طوری هم نوشته بود که گویی هر حرکت انقلابی در جهان صورت گرفته منشأ آن عبدالناصر بوده است. مطالب کتاب بسیار بی ربط بود. برای مثال عکسی از امام در پاریس چاپ کرده بود که دوران تبعیدش را می گذراند و قرار است عبدالناصر با ایشان ملاقات کند. اولاً امام هجرت کرده بود به پاریس و عبدالناصر هم ۱۴ سال پیش از آن در گذشته بود!

باز سراغ آقای دکتر یزدی را گرفتم. گفتند در امریکاست و پروستات خود را معالجه می کند. موفق شدم با او تماس بگیرم. احوالش را پرسیدم و گفتم در تهران به من وعده ای داده بودید که عمل نکردید. گفت که دوره شیمی درمانی را می گذرانم، اما پاسخ را برایتان ارسال خواهم کرد. دو هفته بعد پاسخی که از آغاز تا انجام را یاد کرده بود به دستم رسید. این گزارش را ترجمه کردم و در آن کتاب آوردم. دولت مصر برای ارائه خدماتی که به افرادی از نهضت آزادی ارائه می کرد تقاضاهایی هم داشت که از جمله آنها ایجاد رادیو فارسی، همکاری با قشقای ها و چپی ها، تغییر نام خلیج فارس به خلیج عربی و مسائلی از این قبیل بود. قرار بود نهضت آزادی خارج از کشور دوره های چریکی ببیند. به نوشته مرحوم بازرگان چهل نفر برای این دوره اعزام مصر شدند. آقای یزدی هم اسم از دهها نفر برده است. خوب، این احتیاج به همکاری دولت مصر داشت. این همکاری صورت گرفت. اینان از جمله صادق قطب زاده، ابراهیم یزدی و



مصطفی چمران دو سالی در قاهره بودند. دوره دیدند و کمکهایی هم به آنها می شد. مثلاً ماهی ۳۰ جُنبیه می گرفتند که الآن هر پنج جُنبیه، یک دلار است. خوب، این خدمات ربطی به امام و روحانیت نداشت.

بعدها کتابی در لندن خریدم که یکی از اعضای رده بالای ساواک آن را نوشته بود؛ منوچهر هاشمی مدیر اداره ضدجاسوسی ساواک. او در این کتاب به موضوع کمک عبدالناصر به امام خمینی اشاره کرده است. در آن جا اسم از شخصی می برد به نام عبدالقیس جوجو که حامل پولی برای امام خمینی بود. وقتی پی گیری شد

۳۴

روشن گردید این شخص شاگرد یک جواهرچی در بیروت است، که هر از گاهی به ایران می آید، جواهراتی می خرد و به بیروت می برد. پول را برای خرید جواهرات آورده بود و برای این که دزدیده نشود، به کمرش بسته بود. او را در فرودگاه دستگیر می کنند و به اندازه ای شکنجه می دهند که بگویند این پول را عبدالناصر برای کمک به روحانیت ایران داده است. هاشمی می نویسد که دیدم موضوع از این قرار است. گزارشی تهیه می کند و به فردوست می دهد. فردوست هم ناراحت می شود و به هاشمی تشر می زند که این مسائل چه ارتباطی به تو دارد. گزارش را به نصیری هم می دهد. او هم به نظر شاه می رساند شاه در نهایت دستور می دهد موضوع مسکوت بماند. هاشمی می نویسد عبدالقیس جوجو را معالجه کردیم و پس از مدتی استراحت بازگرداندیم به بیروت.

منظور من از نگارش این کتاب ردّ این اتهام بزرگ بود. چون در خارج بودم امکان تحقیق بیشتری داشتم. بعد از چاپ، این کتاب در محافل تحقیقی قاهره مورد توجه قرار گرفت، اما روزنامه های آنجا به آن تاختمند.

درباره یک دروغ

○ پرسش دیگر ما درباره ماهیت قیام ۱۵ خرداد است؛ این که زیرساختهای فکری این قیام چه بود. برخی از نظرات شما در کتاب خاطرات ۱۵ خرداد، جلد دوم آمده است. فارغ از تأثیرات این حادثه در تاریخ معاصر ایران، به علل موجه آن اشاره کنید.

● آغاز حرکت ۱۵ خرداد از انجمنهای ایالتی و ولایتی شروع شد. حوزه علمیه قم احساس کرد حکومت به نحوی حرکت می کند که اساس اسلام لطمه می بیند. و یا بهتر بگوییم قصد اسلام زدایی داشتند. آقایان علما و مراجع در ابتدا قصد مبارزه و براندازی شاه را نداشتند. اگر یادتان باشد امام در سخنرانی مشهورشان در مدرسه فیضیه شاه را نصیحت کردند. این که کاری نکند که وقتی مثل پدرش بیرونش کردند مردم خوشحال شوند. قصد این بود که شاه آدم شود، اما نشد و بر فساد و اختناق افزود. وظیفه روحانیت که حفاظت از کیان اسلام است وقتی احساس کرد که حکومت گام به گام جلو می آید، به خصوص در دوره اسدالله علم، و مقاصد خود را پیاده می کند، اقدام کرد. البته متأسفانه در آن دوره اعلامیه هایی هم منتشر شد از طرف برخی مراجع مانند آیت الله سیداحمد خوانساری مبنی بر دفاع از مالکیت مالکین و این موضوع کمک کرد به تبلیغات رژیم که حرکت روحانیت را آلوده به طرفداری از مالکین بکند و یا طرفدار سرمایه داری بدانند. منشأ اصلی حرکت در قم خود امام بود. دیگر آقایان به یک تذکار بسنده می کردند؛ شد، شد؛ نشد، نشد. فرق امام در این بود که مسئله را پی گیری کرد. شاگردان امام در همه ایران پراکنده بودند. وقتی دیدند مبنای حرکت در دست حاج آقا روح الله خمینی است به این حرکت پیوستند. اضافه بر موضوع بگوییم که ما آن زمان دو حاج آقا در قم داشتیم: حاج آقا روح الله و دیگری حاج آقا طباطبایی. این دو بزرگوار نه پول داشتند شهریه بدهند و نه ادعای مرجعیت و چاپ رساله. فقط تدریس می کردند.

مبنای حرکت امام حاکمیت اسلام بود، ولی آن را بروز نمی دادند. وقتی مخالفتها شروع شد، با این نیت امام موضوع را پی گیری کرد و سرسختی هم نشان داد. به همین دلیل رهبری به دست ایشان افتاد و بقیه آقایان اگر جسارت نباشد دنباله رو ایشان بودند. مبنای فکری امام ایجاد حکومت اسلامی بود. امام این فکر را با تعقل و با تأنی پیش برد و با کمک نیروهایی که در سراسر کشور داشت به این فکر جامه عمل پوشاند. امام حدود چهار سال فقط طلبه تربیت کرد. و اینها همه جا پخش بودند. امام تفاوتهای زیادی با دیگر هم ردیفان خود داشت. شخصیتهای سیاسی را راه نمی داد. در محافل علمایی شرکت نمی کردند. وقتی به مجلسی هم وارد می شدند، هر جا، جا بود می نشست؛ بالا و پایین نداشت. در مسیر تعلیم و تربیت بود. شهریه نمی داد. پول نداشت. حتی مقروض هم بود. پول برای چاپ رساله نداشت. وقتی طرفدارانشان تمایل خود را برای چاپ رساله نشان دادند، ایشان گفتند من چنین پولی ندارم. در نهایت آقای مصدقی که



در بازار بود رساله ایشان را چاپ کردند. توزیع رایگان هم نمی شد. بقیه مراجع رساله شان را مجانی می دادند. هر کس وارد بیت شان می شد دست خالی باز نمی گشت ، اما در خانه ایشان من ندیدم رساله شان رایگان داده شود. خانه من چسبیده بود به خانه ایشان . در خیابان یخچال قاضی . ندیدم طلبه یا شخص دیگری وقتی خارج می شود از خانه امام رساله در دست باشد. امام معتقد بود من سهم امام را نمی توانم خرج این کار کنم . البته مبنای فکری امام در کتاب کشف الاسرار پیدا است . بر همین مبنا شاگردان خود را در قضیه انجمن های ایالتی و ولایتی به نقاط مختلف کشور اعزام کردند. من هم جزو آنها بودم که راهی آذربایجان شدم و همراه آقای حسن بکایی فعالیت کردیم . نکته مهم این که امام پنجاه سال دیدگاه اصلی خود را که تشکیل حکومت اسلامی بود مکتوم نگاه داشت ؛ حتی نزدیکترین شاگردان ایشان هم متوجه نشدند که امام در صدد تشکیل حکومت اسلامی است . فقط از لابه لای اظهارات ایشان می شد فهمید که صاحب دیدگاه خاصی است ، اما اظهار نمی کردند .

وقتی کتاب عدالت اجتماعی در اسلام را با همراهی آقای گرامی ترجمه کردیم ، خدمت امام

درباره یک دروغ

رسیدیم و گفتم دانشجویهای مسجد آقای طالقانی از من سؤال می کنند که هدایت مملکت اسلامی با این بودجه کم چگونه است؟ راه حل چیست؟ ایشان گفتند اگر همه، وجوهات شرعی خود را بپردازند مملکت اداره می شود. گفتم: مبنای علما معمولاً بر فرض است. اگر جمع کردیم و اداره نشد، چه؟ آیا می توان مالیات گرفت یا فقط این مالیات باید بر غلات اربعه باشد؟ ایشان که عبایش افتاده بود، آن را گرفت و تکان داد و فرمودند: اگر حکومت صالحه اسلامی روی کار باشد در صورت نیاز جامعه، نه تنها می تواند مالیات جذب کند بلکه عباى من و شما را هم برای اداره جامعه می تواند بگیرد.

پس از قائله انجمن های ایالتی و ولایتی و بدعنی اسدالله علم که روحانیت را رنجاند و بعد هم توهین های شاه به روحانیت، امکان صلح و سازش از بین رفت و امام بر اساس همان مبانی فکری خطاب به شاه فرمود کاری نکن که از مملکت بیرونت کنم؛ حادثه ای که ۱۵ سال بعد اتفاق افتاد.